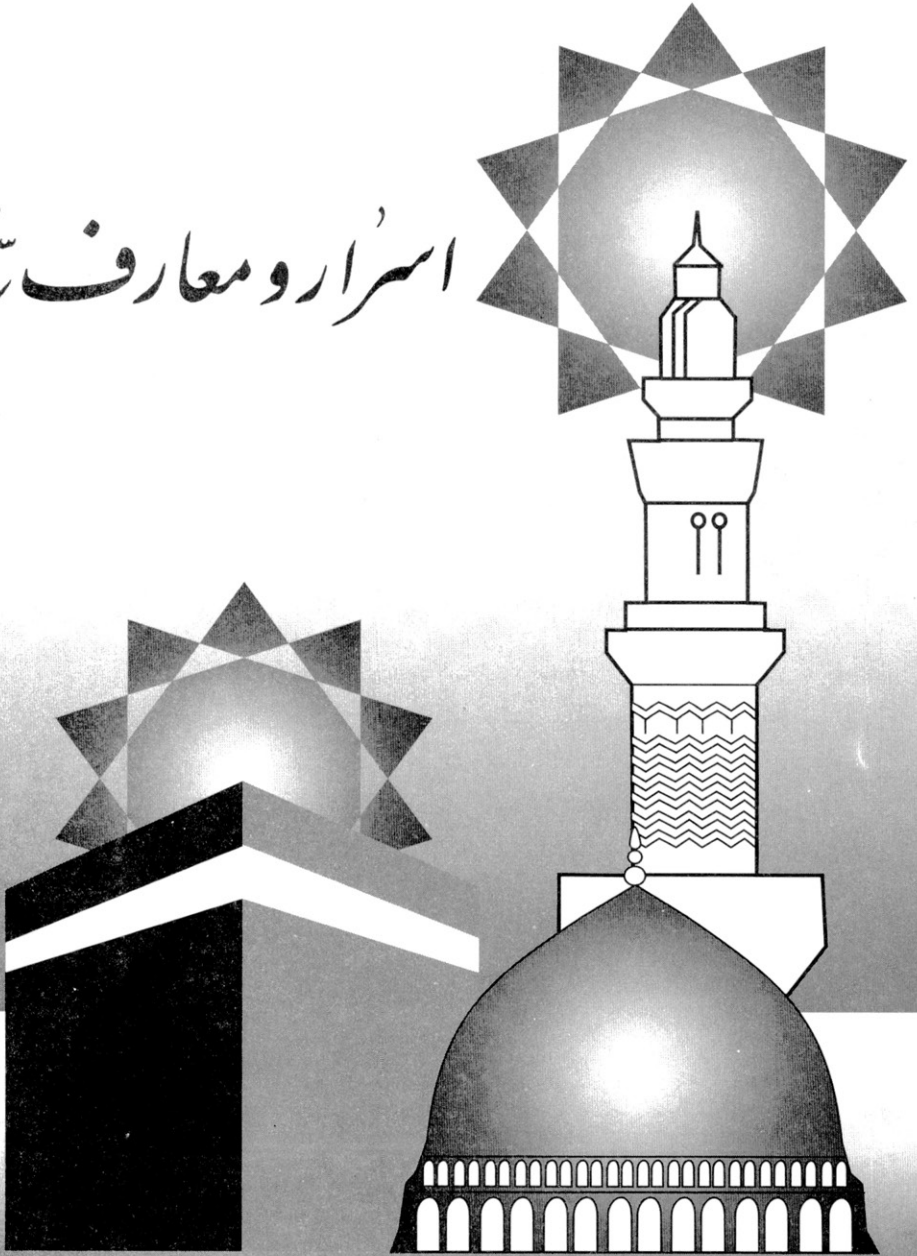
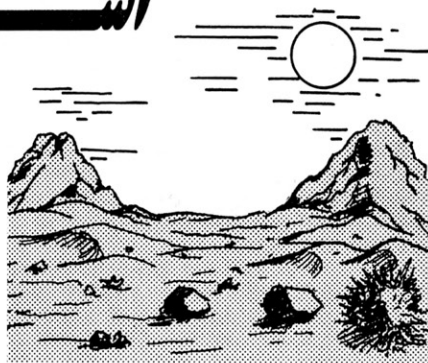


اسرار و معارف حج



اسرار سعی و عرفات

سید محمد باقر حجتی



مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ مِيقَاتُ

«حج» و اعمال و آموزه‌های آن، آکنده است از رمزها و رازها؛ بخشی از این رازها و رمزها را احادیث معصومان - علیهم السلام - برنموده‌اند و برخی را بیان و بنان عالمان با بهره‌گیری از هدایت‌های آن بزرگواران عرضه کرده‌اند. تأمل در ابعاد مختلف حج تنبّه آفرین است و در نگریستن بسیار در آن نشانگر آن که زیبایی‌ها و الوایی‌های معارف آن ناپیداگرانه. نویسنده بزرگوار و محقق ارجمند، در مقالات پیشین از حقایق و اشارات برخی از اعمال حج سخن گفته بود و در این مقاله به تبیین و توضیح اسرار و حقایق سعی صفا و مروه و عرفات پرداخته است.

و فرزندش، تلاشی مستمر را دنبال کرد. و هرچند این تلاش عملاً به هدفی که در مد نظر بود نایل نیامد؛ اما خداوند به هیچوجه تلاشها و کوششهای مشروع و مطلوب آدمی را بی‌پاداش نمی‌گذارد؛ لذا با امداد غیبی این تلاش و کوشش به آب زمزم و جریان آن انجامید، و این تلاش به

می‌دانیم سعی میان صفا و مروه از ارکان حج و کاری است ضروری که بدون آن حاجی نمی‌تواند از احرام خارج شود و به اصطلاح نسبت به پاره‌ای از امور، مُجَلَّل گردد. این سعی خاطره بس سترگ و شگرفی را در اذهان تجدید می‌کند که هاجر برای جستجوی مایه حیات خود

پای اسماعیل یافت، و نیاز خود و فرزند خویش را فراهم دید، و همین آب منشأ آبادانی این سرزمین و عامل خیر و برکت آن شد.

سعیی که هاجر میان صفا و مروه مبذول داشت هدف او یافتن آب برای خود و فرزند خویش بود که مایه حیات هر موجود زنده‌ای است. حیات اسماعیل و هاجر - علیهما السلام - به علت تشنگی شدید در معرض خطر بود، و اگر زیرپای اسماعیل آب به جریان نمی‌افتاد و از آن بهره نمی‌گرفتند مرگ آندو حتمی می‌نمود.

این سعی با چنان هدفی حیاتی که در گذشته صورت گرفت، و باید چنین سعیی مبذول می‌گردید، (سعیی که می‌تواند به صورت الگو و سرمشقی برای همه جوامع انسانی باشد) شاید اشارتی است به این حقیقت که باید مسلمین برای ادامه حیات شرافتمندانه خود در تمام شوون حیاتی بکوشند، و همه تلاش خویش را توأم با تحرکی استوار و جنبشی که سرپای وجودشان را دربر می‌گیرد و همه اندامهای بدنشان - آنگاه که می‌باید به «هروله» روی آورند - برای چنان جنبشی بدون استثنا به کار افتند، و جان و روحشان و قلب و دلشان، و زبان و دهانشان پویا در سوی هدف

صورت رمزی درآمد که می‌باید حاجیان هر ساله با سعی میان صفا و مروه خاطره آن را عملاً تجدید کنند، و بدانند که سعی و کوشش آنان باید با التجاء به خداوند توأم باشد تا به نتیجه مطلوبی بارور گردد.

حاجی باید هفت بار میان صفا و مروه سعی به عمل آورد، نه بدود و نه آهسته، و راه رفتن او بهتر است حد وسط میان «مشی = راه رفتن عادی» و «عدو = دویدن» باشد، نقطه شروع این کار، صفا است؛ و عمل مذکور به منزله التجاء و پناهندگی به خدا در کنار خانه او است تا بدین وسیله مغفرت الهی را به سوی خود جلب کند، و از او درخواست عفو نماید، چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم این کار نیز به منزله رفت و آمد به خانه فرد بزرگی است که چند بار تکرار می‌شود تا شاید آن بزرگ بدو التفاتی کند؛ و از مهر و لطف خویش سهمی عاید او سازد؛ اما نمی‌داند آن بزرگ، نیاز او را برمی‌آورد و یا دست رد به سینه او می‌زند. چنانکه اشاره شد سعی میان صفا و مروه یادآور یکی از رویدادهای تاریخی عبرت آموزی است؛ چون هاجر همسر ابراهیم برای جستجوی آب برای فرزندش اسماعیل از صفا به مروه و از مروه به صفا رفت و آمد می‌کرد تا بالاخره منبع آب را زیر

بپردازد این کار را انجام دهد».

این آداب ظریف باید حاجی و حجاج و مسلمین را درسی باشد که در بحران تراکم جمعیت و شدائدی که از پی خود دارد کمترین ضعف و فتوری به خود راه ندهد؛ بلکه علی‌رغم گذر بر دشواریها باز هم بکوشد و استقامت و پایداری خود را تداوم بخشد، و در تمام صحنه‌های زندگانی با تمام وجود کوشا باشد که «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ»: (آنچه عاید انسان می‌گردد فقط محصول سعی و کوشش او است، و فرآورده‌های کوشش او به زودی در روز قیامت برای او و دیگران مشهود خواهد بود).

باید حاجی میان این دو قلۀ ترس و امید و دو گردنۀ خوف و رجاء، توازن و تعادل و استقامت خویش را نگاهبانی کند، و رکودی در او به یکسو پدید نیاید، و بر قلۀ این خوف و رجاء بت هوس را از فراز دل خویش سرنگون سازد و بت ترس را از بلندای قلبش به زیر آورد، و در این رهگذر خدای را بیابد که نه درباره‌ وجودش ترس همه جانبه را برای او پدید می‌آورد و نه امیدی بی‌مرز و کران، بلکه او را برآن می‌دارد که در نوسان میان دو سوی خوف و رجاء با کوششی آمیخته به شادابی و نگرانی

[سزای پرستش] نیست، فقط او به تنهایی سزای آن است که به او پناه جست، او را انباز و شریک و همتایی نیست، ملک و زمامداری همه‌ امور و حمد و ستایش واقعی از آن او است، او است که حیات می‌بخشد و مرگ می‌آفریند، و همو بر هر چیزی توانا است.

[آنگاه مرحوم فیض کاشانی، آداب و ادعیۀ دیگری یک به یک بر شمرده و گزارش می‌کند و سپس می‌گوید]:

«سعی میان صفا و مروه را [پس از آداب و ادعیۀ یاد شده] آغاز می‌کند... از صفا به مروه می‌رود و هفت بار [که مجموع رفت و بازگشت او از صفا به مروه را تشکیل می‌دهد] سعی خود را برگزار می‌سازد که وقوف او بر صفا چهار بار، و بر مروه نیز چهار بار می‌باشد؛ لکن سعی او میان صفا و مروه در مجموع رفت و بازگشت، در هفت بار صورت می‌پذیرد، و این هفت بار سعی از صفا آغاز می‌گردد و در مروه پایان می‌گیرد.

«اگر کسی هرولۀ در سعی را - حتی در بخشی از مسیر مخصوص به خود - رعایت نکرده باشد چهرۀ خویش را برنگرداند، بلکه به پشت عقب‌گرد کند تا به جایی برسد که در آنجا هروله نکرده بود، آنگاه هروله را از همانجا تا موضعی که به جااست به هروله

مطبوعی، مساعی خود را به کار گیرد. صفا و مروه یادگارهای تلخ و شیرینی در دل دارد.

مروه بلا مانع است و هم این که ضرورتی ندارد!.

مشرکین - قبل از اسلام - بر فراز صفا، بت «اساف» و بر قلّه مروه، بت «نائله» را نصب کرده بودند.

در مورد این آیه روایاتی از فریقین در کتب احادیث آمده که این توهّم را بر طرف می‌سازد، از آن جمله:

قرآن کریم در باره سعی صفا و مروه می‌فرماید:

- از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده‌اند که فرمود: «مسلمین در آغاز بر این پندار بوده‌اند که سعی میان صفا و مروه، ساخته و پرداخته افکار جاهلی و از مناسکی است که اقوام جاهلی عرب آنرا مقرر کرده‌اند! خداوند متعال برای زدودن این تصور از اذهان مسلمین اعلام می‌دارد که هیچ مانعی برای اجراء این فریضه [که یادگار حج ابراهیمی است] وجود ندارد؛ و سعی میان صفا و مروه از شعائر الهی است.»

«إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرُوَّةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا، وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»^۱

صفا و مروه از شعائر الهی است؛ بنا بر این اگر توفیق حج بیت‌الله یا عمره نصیب انسان گردد جرم و گناهی بر او نیست که به آندو طواف کند (یعنی میان صفا و مروه سعی کند). اگر کسی حج یا عمره یا هر کار نیکی را تطوّعاً و بدون الزام شرعی [پس از انجام مناسک حج و عمره واجب و اداء سایر تکالیف دیگر] انجام دهد، باید بداند که خداوند سپاسدار عمل او است و پاداشی برای وی در مد نظر است، خدای که به همه اعمال شما دانا و آگاه است.

- و نیز گویند: چون بر روی کوه صفا، بتی به نام «اساف»، و بر روی کوه مروه، بتی به نام «نائله» نصب کرده بودند و قبل از اسلام، اقوام جاهلی هنگام سعی میان آندو، آنها را مسح می‌کردند و بر روی آنها دست می‌کشیدند، مسلمین به خاطر وجود این در بت بر روی کوه صفا و مروه از سعی میان آندو احساس دشواری می‌نمودند. در پی چنین جریانی بود که آیه «إِنَّ الصَّافَا وَالْمَرُوَّةَ...» نازل شد.

هر چند از ظاهر آیه عدم و جوب سعی استنباط می‌شود (چرا که از ظاهر آن چنین استفاده می‌شود که سعی میان صفا و

در این جا خالی از وجه نیست که از

الآیة: صفا اشارت است به صفوة دل دوستان در مقام معرفت. و مروه اشارت است به «مروّت» [مروءت] عارفان در راه خدمت. می‌گوید: این صفوت و معرفت در نهاد بشریت و بجز ظلمت از نشانه‌های توانایی و دانایی و نیک‌خدایی الله است، «والیه الإشارة بقوله (تعالی) یخرجه من الظلمات الی التور». پس نه عجب اگر شیر صافی از میان خون برون آرد، عجب آن است که این درّ یتیم در آن بحر ظلمت بدارد، و جوهر معرفت در صدف انسانیت نگهدارد.^۲

وقوف در عرصاتِ «عرفات»:

پس از آن که حجاج روز هشتم ذی‌الحجه که به «یوم‌الترویة» نامبردار است برای احرام حج تمتع آماده می‌گردند تا در جایگاه‌های مشخص مُحرم شوند - که البته بهتر است در خود مکه این احرام انجام گیرد و از آن بهتر این است در مقام ابراهیم یا حجر اسماعیل و یا در مسجد الحرام این احرام صورت گیرد در حالی که به ندای الهی لبیک می‌گویند به صحرای عرفات روی آورند تا در آنجا وقوف و درنگ نمایند. و دست کم می‌باید از ظهر روز عرفه یعنی روز نهم ذی‌الحجه تا غروب آفتاب (مغرب)، این

کشف‌الاسرار، سخنی در تأیید روایت یاد شده بیاوریم که می‌گوید:

«و اصل قصه آن است که در زمان جاهلیت مردی و زنی در کعبه شدند به فاحشه‌ای. و نام مرد «اساف بن یعلی»، و نام زن «نائله بنت الدیک». هر دو را مسخ کردند؛ پس عرب، ایشان را بیرون آوردند، و عبرت را یکی بر صفا نهادند، و دیگری را بر مروه تا خلق از اطراف می‌آمدند و ایشان را می‌دیدند، روزگار بر ایشان دراز شد، و پسینیان با ایشان اُلف گرفتند، چشمها و دلها از ایشان پر شد. شیطان به ایشان درآمد و گفت: پدران شما ایشان را می‌پرستیدند، و ایشان را بر پرستش آنان داشت روزگار دراز در زمان فترت و جاهلیت. پس چون الله (تعالی) رسول خود را به پیغام بنواخت و اسلام در میان خلق پیدا شد قومی از مسلمانان - که در جاهلیت دیده بودند که آن دو بت را می‌پرستیدند - تحرّج کردند از سعی کردن میان صفا و مروه. ترسیدند که در چیزی اُفتند از آن که در جاهلیت در آن بودند. الله (تعالی) این آیت فرستاد که سعی کنید، و آن حرج - که ایشان می‌دیدند - از ایشان بنهد».

در همان کتاب آمده است: «قوله

تعالی: «انّ الصفا والمروة من شعائرالله...»

وقوف و درنگ ادامه یابد.

وقوف در عرفات از مهمترین مناسک حج به شمار است. در این نقطه، ازدحام و سر و صدا و زبانهای مختلف تجمع و پیروان مکاتب گوناگون آیین اسلام و فرقه‌های مختلف، انسان را به یاد عرصات قیامت و اجتماع امتها با انبیا و ائمه، و پیروی هر امتی از پیامبر خود، و چشم داشت آنها به شفاعت آنان، و تحیر و سرگردانی آنها آن هم در یک نقطه و یک سرزمین می‌اندازد که آیا مورد حمایت آنان قرار می‌گیرند و یا از آنها حمایت و مراقبتی به عمل نمی‌آید. آری این گردهمایی شگرف، خاطره عرصات قیامت را - که نصوص دینی آنرا ترسیم می‌کند - در ذهن انسان با تابلویی زنده و گویا تجدید می‌نماید. می‌دانیم صحرای عرفات به درازای دوازده کیلومتر در پهناي شش کیلومتر و نیم و با فاصله بیست و یک یا بیست و پنج کیلومتر از مکه - بر سر راه طائف - قرار دارد.

به راستی این وقوف و درنگ آنها در چنین بیابان - از نیمروز تا شامگاه - به چه منظوری تشریح شده است؟ البته نمی‌توان مزایای چنین درنگ و وقوف را - که پویایی و تحرک سازنده‌ای را به ارمغان می‌آورد - به

این سادگی برشمرد. در بیابانی که فاقد وسائل کافی برای آرامش و آسایش است باید همه حجاج از ملیتهای مختلف و طبقات متفاوت، مدتی را ناگزیر در آن درنگ کنند، و همگان در یک سطح از نظر ظاهر و باطن، حوائج خویش را به پیشگاه حضرت باری تعالی عرضه دارند. آیا وقوفی بدینسان نمی‌تواند عالی‌ترین نمونه همبستگی و تجمع و به ویژه مساوات و برابری را به ما ارائه کند. آیا این سنت، سترگ، برجسته‌ترین و گویاترین نمونه و شعار مبارزه با اختلاف طبقاتی نیست.

- گذشته‌های بسیار دور، از رهگذر چنین وقوفی، در قلوب حاجیان اشعه‌ای را به هم می‌رساند، اشعه‌ای امید بخش که به آنان نوید می‌دهد سرانجام به منظور و هدف نهایی خود در زندگانی مادی و معنوی نائل خواهند آمد، زیرا روزگاری پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه وآله - مردم را به معرفت حق و حقوق متقابل آنان و وظائف الهی و انسانی آنها فراخواند، و از همین پایگاه بود که آن حضرت پس از بازگشت از حج در غدیر خم رسالت و مسؤولیت الهی و انسانی خود را به کمال، نزدیک احساس می‌فرمود؛ و نوید کمال دین از عرفات آغاز شد و در غدیر خم

بدین منظور که مبدأ دو وقوف دیگر است لازم به نظر می‌رسد تا حاجیان درخود بیندیشند، بیندیشند و فکر خود را در اوضاع گذشته خویش به کار اندازند، گذشته‌ای که سرشار از تجارب و نتایج و بازدهی‌های مرغوب و یا نامرغوب بوده، پیشینه احوال خود را از نظر بگذرانند، و محصول مساعی و تحرکهای پیشین خود را از نظر بازدهی ارزیابی کنند که به چه ارمغانی برای انسانیت آنان بارور گردید؛ آیا در مبادله کالای عمر خویش، متاعی را برای کمال خویش دریافت کردند که در این مبادله و سوداگرایی زیان دیدند و یا نفعی عاید خود ساختند؟ و از این رهگذر بتوانند آینده‌ای بهتر را برای زندگانی خود برنامه ریزی کنند، و شناختی بهینه‌تر از گذشته در باره خویشان به هم رسانند، در همین پایگاه همواره به یاد خدا باشند تا خدا در آینده آنها را از یاد نبرد. اگر در گذشته چون به یاد خدا نبوده‌اند و مآلاً خویشان را به دست فراموشی سپردند هم اکنون به مدد یاد کردن خدا خویشان را باز شناسند. بنابراین چنین وقوفی سرشار از پویایی در تفکر و اندیشه است که اگر درست انجام گیرد به تحرکی بس شگرف در زندگانی بارور می‌گردد که به خود سازی و بازسازی بنیاد شخصیت انسانی او

جلوه‌گر گردید؛ و سرانجام این وقوف به نزول آیه «اکمال» در غدیر خم انجامید، و در بیابانی سوزان و توان‌گیر یعنی منطقه غدیر خم، سروش الهی قلب آن حضرت را سرشار از رضا و خوشنودی می‌ساخت از این که خلافت و امامت و رهبری کسی را پس از خود به مردم خاطر نشان گردید که باید او را به حکم آیه مباهله شخص پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - و خود او و ادامه دهنده وجود آن حضرت بر شمرده عرفات، فرجامش معرفت مقام ارجمند امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - بود که در غدیر خم صریحاً به مردم اعلام شد که: **اليوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً**^۳: هم اکنون دین و آیین شما را با اعلام خلافت و امامت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام -، به کمال خود نائل ساختم، و نعمتم را بر شما بی کم و کاست ارزانی داشتم، و اسلام را - به عنوان دین و آیین و رهنمود دهنده راه و رسم صحیح زندگانی - برای شما پسند نموده، و با شناساندن کسی که راهم را ادامه می‌دهد، راضی و دلخوش، قریباً شما را ترک می‌گویم.

- وقوف در عرفات را نباید رکودی در ادامه مراسم حج پنداشت؛ این وقوف گویا

شناختند، دور افتادگانی که در صدد یافتن یکدیگر راه دور و درازی درمی‌نوردید، و در جستجوی همدگر رنجها بر خود هموار ساختند تا آن که بر پهنهٔ عرفات به هم رسیدند و به شناخت یکدیگر توفیق یافتند. اگر چنان توجیهی در نامگذاری «عرفات» مقرون به صحت باشد این سرزمین و وقوف در آن سمبل و رمز و نشانه‌ای است که مسلمانان به دور افتاده از یکدیگر می‌توانند در این کانون تجمع، به تعارف و شناخت یکدیگر توفیق یابند، و با تعارف، به تألف و انس و همبستگی با یکدیگر نائل آیند، نه تنها آدم و حواء در این منطقه در شناخت یکدیگر به هدف خود رسیدند و نیاهای نخستین انسانها همدیگر را در آنجا باز یافتند، نژاد و نسل آنها باید با وقوف در این منطقه به معرفت حال یکدیگر دست یابند، و تشمت و بیگانگی و پراکندگی خود را - با توجه به این که از سرزمینهای به دور از یکدیگر بدینجا می‌آیند - با آمدن و وقوف در این جایگاه در اختیار همبستگی و پیوستگی و خویشاوندی دینی و انسانی بسپرنند، و غربت خود را از این رهگذر به قربت و قرابت باز آورند.

دوست و دشمن را نیز با درنگهای آمیخته به تفکر شناسایی کنند، هیچ کسی

می‌انجامد؛ و تحرکی کارساز را در آینده برای حاجی می‌آفریند، و نقشه پردازی شیطان را - که در گذشته فرصت عمر او را در کوششهای ویرانگر سوق می‌داد آنرا - با تفکر و درنگهای اندیشمندانه خویش از این پس خنثی می‌سازد. بنا بر این چنین وقوفی را باید تحرکی در خور و جنبش و تلاشی در معماری و مهندسی و نقشه کشی برای بازسازی و یا تأسیس بناء شخصیت تلقی کرد تا سامانی دگر در وجود او پدید آمده و آتیۀ عمر خود را در مسیری راهبری کند که از والایی مقام و منزلتش در پیشگاه خدا و مردم سر برآورد.

از طریق چنین وقوفی است که انسانها می‌توانند گامهای بلند و سریع در سوی خدا بردارند، خدای مهربان را شناسایی کنند، و در بارهٔ دوستان و دشمنان خود معرفتی به هم رسانند.

راغب اصفهانی و دیگران می‌گویند: عرفات نام جایگاه و منطقه‌ای است؛ و از آنرو «عرفات» نامیده شد چون میان آدم و حواء در این منطقه - پس از هبوط آدم بر «سرندیب» و فرود حواء در «جده» و به دور افتادن آنها از یکدیگر، و دگر گونه شدن چهرهٔ آنها - شناختی حاصل شد. و دور افتادگان از یکدیگر در اینجا همدگر را



این مقام را عطاء فرموده که از خداوند متعال بخشودگی و آمرزش آنان را درخواست نمایند. پس برآیید و سرازیر گردید که همه شما درنگ مداران عرفات، مشمول آمرزش او هستید.^۵

باید خدای مهربانی را در سرزمین عرفات به جستجو گرفت که نیکان را از آمرزش خود سرشار می‌سازد و شر و بدی بدان را نادیده گرفته و از کردار و گفتار ناخوش آیند و زشت درمی‌گذرد. اگر چنین عرفات و شناختی درخور به هم رسانیم در عرفات از غیر خدا مدد نمی‌جوییم؛ چرا که سرزمین شناخت است، و شناخت را باید زمینهٔ محبت و یا احیاناً نفرت و دشمنی دانست:

در همین سرزمین بود که حضرت ابراهیم خلیل و دوست همیشه جاوید در ذکر خدا شیطان و وسوسه‌های او را به خوبی باز یافت، و با معارف و آگاهی‌هایی که دربارهٔ ترفندهای شیطان کسب کرده بود، در منا با سنگ، او را نشان می‌رفت و او را بدینسان از پیرامون خویش طرد می‌کرد تا مبادا مانعی در ایفا و وظیفهٔ الهی او پدید آورد. به راستی صحرای عرفات، سرزمین عرفان و معرفت است:

□ آدم و حواء همدیگر را در این نقطه

انسان را بیش از خدا دوست نمی‌دارد و هیچ دوستی بهتر از خدا در عالم وجود ندارد. بنابراین باید در این جایگاه رهیده از انگیزه‌های دنیوی که جایگاهی در خور تفکر و تدبر است - برای برآورده شدن نیاز خویش از پی غیر خدا بپوید؛ بلکه خدای مهربان را جستجوگر باشد. امام زین‌العابدین در عرفات مردی تهیدست را می‌دید که درخواست خود را با مردم در میان می‌گذارد؛ به او فرمود وای بر تو! در چنین روز غیر خدا سراغ می‌گیری، در چنین روزی این امید وجود دارد انسانهایی که هنوز چشم به دنیا نگشوده‌اند و هنوز به دنیا نیامده‌اند از لطف و مرحمت الهی برخوردار باشند.^۶

غروب روز عرفه رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله وسلم - به بلال حبشی فرمود: مردم را آرام کن تا سخنی را با آنها در میان گذارم. پس از سکوت و آرامش مردم، فرمود:

«خداوند متعال» بر شما منت نهاده و نعمت بزرگی را در چنین روز به شما ارزانی داشته است، درستکاران و نیکان شما را از آمرزش خود بهره‌مند ساخته، و در بارهٔ کسانی که گرفتار نادرستی در عمل هستند و به بدی و گناه دچار آمدند درست کاران و نیکان را شفیع و واسطه قرار داده و به آنها

کربلا روی داد که به قرآن و اسلام جان تازه‌ای بخشید. حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - با دعائی که در میان جمع خاندان و یارانش در عرفات زمزمه می‌کردند چهره عرصه وجود و هستی را ترسیم می‌فرمودند، و سیمای جان و جهان و گردونها و گرداننده آنها را چنان زیبا و دل‌انگیز و راه‌گشا را به تصویر کشیدند که بایسته است همه واقفان سرزمین عرفات چنان دعائی را از جان و دل بر زبان آورده، و عظمت و قدرت حضرت باری (تعالی) را با جمال و جلال و شکوه و همه اوصافش بازیابند تا شوق دیدار حق در آنان پدید آید؛ و با توجه به مضامین این دعاء است که خدای متعال را با معاینه دل از رهگذر این دعاء می‌توان به خوبی رؤیت کرد، آنها هم در بیابان عرفات، در فضائی باز و رهیده از هرگونه عوامل سرگرم کننده دنیوی که در چنین جو و محیطی آفریدگار جهان هستی را به وسیله خود او می‌توان شناخت. در بخشی از دعاء عرفه حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - با بیانی بسیار جالب و دل‌انگیز «برهان صدیقین» را به طرزی بسیار گویا و رسا به ما ارائه می‌فرماید.

نگارنده سالها پیش به مناسبت سالگرد شهادت شاهی از شهود حق یعنی

شناختند و گم‌گشته خود را در آنجا یافتند. □ حضرت آدم در همین جا گناه و ترک اولای خود را شناخت، و بدان زبان به اعتراف گشود.

□ و بدینسان گویند حضرت ابراهیم مناسک خود را - پس از اعتراف به گناه در این جایگاه - برگزار کرد.

□ یا آن که در این مکان جبرائیل، مناسک حج را به ابراهیم شناساند.

□ مردم نیز با تجمعی در لحظات معین همدیگر را می‌توانند در آنجا شناسایی کنند.

□ ابراهیم - علیه السلام - شیطان و وساوس او را در همین جا شناسایی کرد.

□ خدای مهربان را باید در این پایگاه سراغ گرفت و او را در چنین جایگاهی پدیدار یافت.

چنانکه در دعاء عرفه امام حسین - علیه السلام -، اشارتی گویا به همین حقیقت است. حضرت ابی عبدالله الحسین - علیه السلام - که از مدینه به سوی نقطه‌ای ناشناخته آواره گشته بود، همراه با یاران وفادار و فداکارش در این پایگاه مقدس، درنگی بس شگرف داشته؛ و از آنجا سرانجام، راه عرفات، به کربلا منتهی گشت، و واقعه ای از پس این درنگ در

رقم زد که به خداوند متعال عرض می‌کند:
بارخدا! اگر توجه خود را در بررسی
آثار قدرت و دست آوردهای صنع تو
معطوف سازم؛ و یک به یک، آنها را تحت
مطالعه و مذاقه قرار دهم تا ترا شناسایی
کنم همین امر موجب می‌شود که راه برای
وصول به تو و دیدار تو دور و دراز گردد.

[سید الشهداء - علیه السلام - عرض
می‌کند: خدایا! ای محبوب و مطلوب من!
اگر خویشتن را برای شناخت تو در آثار
و دست آوردهای متکثر و آیات متنوع تو
سرگرم سازم، و در لابلای شاخه‌های به
هرسو کشیده آثار صنع تو به این سو و آن
سو کشانده شوم موجب می‌گردد از مؤثر،
یعنی تویی که اینهمه آثار را پدید آورده‌ای به
گونه‌ای ناخوش آیند، دور و بیگانه گردم؛
و این کار چنان است که واقعیت شهود را
رها سازم و برای جستجو و یافتن آن به
سراغ نشان و اثرش به تکاپو برآیم، و یا
چنان است که از یقین روی گردانم و به
دنبال خبر و گزارش از یقین، تلاش خود را
به کار گیرم؛ و در نتیجه در پایگاهی از خیال
محض به سر برم که به هیچوجه مرا به
دلیلی قاطع رهنمون نیست، و در میان
فضائی از گمانها و احتمالات سرگردان شده
که راه را فراسوی من در رسیدن به محبوبم

مرحوم آیه‌الله شهید بهشتی - رضوان الله
تعالی علیه - مقالتی نگاشتم که بندهایی
کوتاه از دعاء عرفه - با شرح مرحوم سید
خلف حویزی - را در این مقاله مورد استناد
و اقتباس قرار دادم؛ اما چون این مقاله
نسبتاً مفصل و گسترده است و در یادنامه
مرحوم شهید مظلوم آیه‌الله بهشتی - طاب
ثراه - به طبع رسیده، و اکثر شیفتگان این
شهید مظلوم را به یادنامه مذکور دسترسی
نیست، خلاصه بخشی کوتاه از این مقاله
را - که با دعاء عرفه پیوند دارد - در اینجا
می‌آورم:

در بخشی از دعاء شریف عرفه آمده
است:

«إلهی ترددی فی الآثار یوجب بعد
المزار، فأجمعنی علیک بخدمة توصلنی
إلیک. کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده
مفتقر إلیک. أیکون لغيرک من الظهور ما
لیس لك حتی یکون هو المظهر لك. متی
غیبت حتی تحتاج إلی دلیل یدل علیک. و
متی بعدت حتی تكون الآثار هی التی توصل
إلیک عمیت عین لا تراك علیها رقیباً، و
خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبک
نصیباً».

در توضیح این بخش از دعا آن
حضرت می‌توان چنین، قلم را بر صحیفه

استدلال کرد؟ وجود تو خود دلیل بر هستی تو است: «یا من دلّ علی ذاته بذاته»: آفتاب آمد دلیل آفتاب».

از این سخن به این نتیجه می‌رسیم که وجود حضرت باری (تعالی) پدیدارترین وجود در عالم هستی است؛ چرا که آن حضرت به خدا عرض می‌کند: «أیکون لغيرك من الظهور ما لیس لك حتی یکون هو المظهر لك»: «آیا غیر تو (یعنی آثار) دارای آنچه‌ان ظهوری است که در تو چنان ظهوری نباشد تا بخواهد ظهور ترا وانمود سازد؟».

[هرچند می‌باید از قانون استدلال به آثار، درگشودن راه به سوی مؤثر بهره جست؛ اما اگر صرفاً خود را به این نحو استدلال محدود سازیم، راهی بسیط و سطحی و ساده و فاقد عمق را در پیش گرفتیم، و مآلاً از برهان صدیقین بهره‌ای عاید ما نخواهد شد، بهره‌ای که ژرف بنیان را از آن نصیبی هست] لذا سیدالشهداء - که جان عالم را به رؤیت و شهود کشیده - به خدا عرض می‌کند: «متی غبت حتی تحتاج إلی دلیل یدلّ علیک»: «کی و در چه زمانی تو پنهان بودی تا به دلیلی نیاز پیدا کنی که ما را بر تو رهنمون گردد؟» [هدف حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - در این سخن

مسدود سازد؛ زیرا وقتی دست آورده‌های جالب و شگفت انگیز آفریدگار در دسترس احساس و تفکر کسی قرار گیرد سزا نیست نردبان احساس و اندیشه را هدف قرار دهد، و برآن، بالا و پایین رود تا فقط در باره نظم و ترتیب و کیفیت ترکیب این آفریده‌ها نیروی تفکر خود را محدود کرده و اندیشه خود را در ماهیت آنها راکد و ایستا سازد؛ بلکه باید بپوید، و از این نردبان فکر و استدلال فراتر رود تا آورنده و سازنده آنرا شناسایی کند، و دل به محبت کسی ببندد که آنها را آفریده و لباس زیبای هستی را بر اندامشان پوشانده است؛ و به گونه‌ای این حقیقت را دریابد که چهره حق را با گستره فراگیری در تمام آفاق - علیرغم کثرات و اختلاف صور و نگاره‌های آثارش کشف و شهود نماید]

حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - آنگاه عرض می‌کند: فأجمعنی علیک بخدمة توصلی إلیک: «مرا در حضور خویش به خدمتی فرمان ده که راه وصول به ترا بر من هموار سازد».

سپس عرض می‌کند: «کیف یستدلّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر إلیک»: چگونه می‌توان به چیزی، یعنی به آثاری - که در وجود خود به تو نیازمند است - بر وجود تو

آن است که ظهور وجود حق به گونه‌ای است که به هیچگونه دلیلی - که او را اثبات کند - نیازی ندارد؛ زیرا دلیل عبارت از ترتیب مقدمات معلومه و عناصر شناخته شده ذهنی برای رسیدن و باز یافتن مجهول تصویری و یا تصدیقی است؛ و نتیجه آن معلوم شدن یک امر نا شناخته و مجهول می‌باشد. اما اگر چیزی که از لحاظ کمال ظهور و آشکار بودن در منتهای درجه باشد - که هیچ چیزی پدیدارتر و روشن تر از آن قابل تصور نباشد - و حتی روشن تر از این قضیه باشد که فی‌المثل بگوییم: «آسمان بالای سرما، و زمین زیر پای ما است» قطعاً در چنین جایگاهی در اثبات سخن خود به دلیلی نیاز نداریم، و استدلالی ما هذیانی بیش نخواهد بود.

علی‌هذا برای وصول به معرفت حق - که هیچ چیزی آشکارتر و روشن از آن نیست - نیازی نداریم که از رهگذر استدلال به آثار وی او را شناسایی کنیم.

آری اگر انسان به مرحله‌ای از عرفان نائل گردد، و چشم بصیرت او در سوی واحد «دیان» نشان رود، در چنین پایگاهی متکلفات دلیل و برهان دچار سقوط گشته، و ارزش و اعتبار خود را از دست می‌نهد؛ به ویژه اگر دیدگان بصیرتش با چنین

گوهرهای درخشانی از این دست سخن که ازکان و معدن عصمت و طهارت - معدنی که سرشار از حکمت و نصل الخطاب است - روشن گردد. لذا حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - همانگونه که خداوند متعال فرموده است: «ونحن أقرب إلیه من حبل الوريد» به خدا عرض می‌کند: «تو کی و در چه برهه‌ای از زمان از ما دور بودی که آثار ترا - مانند نابینایی - عصای خود قرار داده تا به مدد عصاکشی آثار صنع تو به تو دست یابیم «ومتی بعدت حتی تکون الآثار هی الّتی توصل إلیک». بنا براین سزا است که حضرت سیدالشهداء عرض کند: «عمیت عین لا تراك علیها رقیبا»: (آن دیدگانی که ترا مراقب خود نمی‌بیند کور باد)؛ «وخسرت صفقة عبد لم تجعل له من حنك نصیبا»: (خسران و زیان معامله و سوداگری، بنده‌ای را است که تو از حب خویش نصیبی برای او مقرر نفرمودی)، آری این دل است که بینایی را از دست می‌نهد، هرچند که چشم سر انسان به سان چهارپایان و دامها از کار نیفتاده است: «ولهم أعین لا یبصرون بها أولئک کالأنعام»؛ اینان را دیدگانی است که با رؤیت و دیدن، در درون و جانشان بسان «شردواب» انعکاس و انعطافی در رؤیت

عرفات سراسر آنرا زمزمه کنند تا ظهور حق را زمزمه نمایند، و کام جانسان شیرین گردد. در پایان این بخش به جا است حدیثی را یاد کنیم که کمال دین نویدش، در غدیر خم چهره نمود؛ چرا که رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - در روز عرفه - در حالیکه بر «ناقه قصواء» سوار بود خطابه‌ای ایراد فرمود که جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید شنیدم می‌فرمود:

«يا ايها الناس ائني قد تركت فيكم ما
 ان اخذتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتي:
 اهل بيتي»^۶

ای مردم! تحقیقا من میان شما [میراثی] به جای نهادم؛ مادام که خود را بدان پای و ملتزم می‌سازید هرگز به گمراهی دچار نیاید [این میراث عبارت از دو امر گرانبها است، و آندو عبارت اند از] کتاب‌الله و عترت من که همان اهل بیت من هستند.

حق پدید نمی‌آید: «إِنَّ سِرَّ الدَّوَابِّ الصَّمَّ
 الْبِكْمِ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»: دیدگان آنها کور
 نیست؛ بلکه کور دلانی بیش نیستند؛ زیرا:
 «فَأَنهَآ لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ
 الَّتِي فِي الصُّدُورِ». آیا انسانی که حق را علی
 رغم این که هیچ چیز از آن آشکارتر نیست
 شهود نمی‌کند احياناً از دامها فروتر و گمراه
 تر نیست؟ و این دلها است بر اثر ترکتازی
 در هوس نمی‌تواند انجام وظیفه کند، و از
 کار می‌افتد؛ و انسان که با خدا در عالم «دَرْ»
 بیعت و صفتی، و معامله و مبادله‌ای را
 منعقد ساخته باید در مقام وفاداری و محبت
 و اداء وظیفه، پایمردی کند؛ ولی آن که از
 محبت خدا محروم است باید او را در زمره
 کسانی برشمرد که در تجارت و بیعت و دادو
 ستد خویش از سرمایه وجودش دچار
 ورشکستگی و زیانی غیر قابل جبران است.
 این بود گزارش بسیار کوتاهی از بندی
 از دعاء عرفه که بایسته است حاجیان در

● پی نوشتها:

۱- بقره: ۱۵۸

۲- نک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، هامش دو الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۱، ص ۷۰؛ مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۱۰۳

۳- مانند: ۳

۴- بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۹۹

۵- الکافی (اصول)، ج ۴، ص ۱۶۸

۶- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱، ح ۳۷۸۲